

معرفت حقّ حسب درجات و بقدر امکان است و بکنه ذات ممکن نه

حضرت بهاء الله، حضرت عبدالبهاء

نسخه اصل فارسی



لوح رقم (6) - امر و خلق، جلد 1

۶ - معرفت حقّ حسب درجات و بقدر امکان است و بکنه ذات ممکن نه

از حضرت نقطه اولی در صحیفه اصول و فروع است . قوله الاعلی: "و ذات معروف نزد احدی نیست زیرا که معرفت فرع وجود و اقتران است و ما سوای آن وجودی در رتبه او ندارد چه حد آنکه باقتران محتاج شوند و احدی نشناخته است خداوند را غیر از ذات مقدّس او و هر که ادّعاء معرفت او را نماید کافر است بشهادت نفس خودش که ممکن حادث است و هر کس ادّعیای توحید او را نموده مشرک است بشهادت نفس خودش که ممکن لاجل اقتران با او ... دلیل و سبیلی نیست از برای احدی لاجل معرفت او لم یزل دلیل او ذات او بوده ... و هر کس که ممکنات را دلیل معرفت او گرفته محبوب مانده از فیض عنایت ابداع لنفسه بنفسه و ظهور خداوندی اعرف و اظهر و اجلّ و اکرم است از اینکه بخلاق خود شناخته شود بل ما سوی الله معروفاند بوجود او."

و از آن حضرت در رساله تفسیر هاء قوله الاعلی: "ان کلّ ما ادعی عباده المقربون فی معرفته هی کان معرفة ابداعه الذی تجلّی له به فی مقام ملکه و هی حقّ معرفة الممكن فی الامکان."



ORIGINAL

و از حضرت بهاء الله در لوحی است . قوله الابهی: "هل يقدر احد ان يعرفه حقّ العرفان لا و جمال السبحان تعالی تعالی من ان يطير الى هواء عرفانه اعلى طيور افئدة الموحدين".

و از آن حضرت در لوح خطاب بسلمان است قوله الاكرم: "ای سلمان آنچه عرفا ذکر نمودهاند جمیع در رتبه خالق بوده و خواهد بود چه که نفوس عالیه و افئده مجردة هر قدر در سماء علم و عرفان طیران نمایند از رتبه ممکن و ما خلق انفسهم بانفسهم تجاوز نتوانند نمود کلّ العرفان من کلّ عارف و کلّ الاذکار من کلّ ذاکر و کلّ الاوصاف من کلّ واصف ینتهی الی ما خلق فی نفسه من تجلّی ربه و هر نفسی فی الجملة تفکر نماید خود تصدیق مینماید باینکه از برای خلق تجاوز از حدّ خود ممکن نه و کلّ امثله و عرفان از اوّل لا اوّل بخلق او که از مشیّت امکانیه بنفسه لنفسه لا من شیئی خلق شده راجع فسبحان الله من ان يعرف بعرفان احد او ان یرجع الیه امثال نفس لم یکن بینه و بین خلقه لا من نسبة و لا من ربط و لا من جهة و اشارة و دلالة و قد خلق الممکات بمشیة التي احاطت العالمین حقّ لم یزل در علو سلطان ارتفاع وحدت خود مقدّس از عرفان ممکات بوده و لا یزال بسمو امتناع ملیک رفعت خود منزّه از ادراک موجودات خواهد بود جمیع من فی الارض و السماء بکله او خلق شدهاند و از عدم بحث بعرضه وجود آمدهاند چگونه میشود مخلوقی که از کلمه خلق شده بذات قدم ارتقاء نماید؟"

و از حضرت عبدالبهاء در کتاب مفاوضات است قوله العزیز: "بدان که عرفان بر دو قسم است معرفت ذات شیئی و معرفت صفات شیئی. ذات شیئی بصفات معروف میشود و الا ذات مجهول است و غیر معلوم و چون معرفت اشیاء و حال آنکه خلقاند و محدودند بصفات است نه بذات پس چگونه معرفت حقیقت الوهیت که نامحدود است بذات ممکن؟ زیرا کنه ذات هیچ شیئی معروف نیست بلکه بصفات معروف مثلا کنه آفتاب مجهول اما بصفات که حرارت و شعاع است معروف، کنه ذات انسان مجهول و غیر معروف ولی بصفات معروف و موصوف. حال چون معرفت هر شیئی بصفات است نه بذات و حال آنکه عقل محیط بر کائنات و کائنات خارجه محاط با وجود این کائنات من حیث الذات مجهول و من حیث الصّفات معروف پس چگونه ربّ قدیم لایزال که مقدّس از ادراک و اوهام است بذاته معروف گردد یعنی چون معرفت شیئی ممکن بصفات است نه بذات البتّه حقیقت ربوبیت من حیث الذات مجهول و من حیث الصّفات معروف و از این گذشته حقیقت حادثه چگونه بر حقیقت قدیمه محیط گردد زیرا ادراک فرع احاطه است باید احاطه کند تا ادراک نماید و ذات احدیت محیط است نه محاط و همچنین تفاوت مراتب در عالم خلق مانع از عرفان است مثلا این جماد چون در رتبه جمادی است آنچه صعود کند ممکن نیست که ادراک قوه نامیه تواند، نباتات اشجار آنچه ترقی کند تصور قوه بصر نتواند و همچنین ادراک قوای حسّاسه سائر نماید و حیوان تصور رتبه انسان

یعنی قوای معنویه نتواند. تفاوت مراتب مانع از عرفان است هر رتبه ما دون ادراک رتبه ما فوق نتواند. پس حقیقت حادثه چگونه ادراک حقیقت قدیمه تواند؟ لهذا ادراک عبارت از ادراک و عرفان صفات الهی است نه حقیقت الهیه. آن عرفان صفات نیز بقدر استطاعت و قوه بشریه است کما هو حقّه نیست و حکمت عبارت از ادراک حقایق اشیاء است علی ما هی علیه یعنی بر آنچه او بر آن است بقدر استطاعت قوه بشریه است لهذا از برای حقیقت حادثه راهی جز ادراک صفات قدیمه بقدر استطاعت بشریه نیست. غیب الوهیت مقدّس و منزّه از ادراک موجودات است آنچه بتصور آید ادراکات انسانی است قوه ادراک انسانی محیط بر حقیقت ذات الهیه نه بلکه آنچه انسان بر او مقتدر ادراک صفات الوهیت که در آفاق و انفس نورش ظاهر و باهر است.

ایضاً قوله العزیز: "بدانکه حقیقت الوهیت و کنه ذات احدیت تنزیه صرف و تقدیس بحت یعنی از هر ستایشی منزّه و مبرّاست و جمیع اوصاف اعلی درجه وجود در آن مقام اوهام است غیب منیع لا یدرک و ذات بحت لا یوصف زیرا ذات الهی محیط است و جمیع کائنات محاط و البتّه محیط اعظم از محاط لهذا محاط پی به محیط نبرد و ادراک حقیقت آن ننماید عقول هر چه ترقی کند و بمنتهی درجه ادراک رسد نهایت ادراک مشاهده آثار و صفات او در عالم خلق است نه در عالم حقّ زیرا ذات و صفات حضرت احدیت در علو تقدیس است و عقول و ادراکات را راهی بآن مقام نه السبیل مسدود و الطلب مردود و این واضح است که مدرکات انسانیّه فرع وجود انسان است و انسان آیت رحمان است چگونه فرع آیت احاطه بموجد آیت کند یعنی ادراکات که فرع وجود انسان است بحضرت یزدان پی نبرد لهذا آن حقیقت الوهیت مخفی از جمیع ادراکات و مستور از عقول جمیع بشر است و صعود بآن مقام ممتنع و محال. ملاحظه مینمائیم که هر ما دونی عاجز از ادراک حقیقت ما فوق است مثلاً حجر و مدر و شجر آنچه صعود نمایند ادراک حقیقت انسان نتوانند و تصور قوه باصره و قوه سامعه و سائر حواسّ نکنند و حال آنکه کلّ مخلوقاند پس انسان مخلوق چگونه پی بحقیقت ذات پاک خالق برد در آن مقام نه ادراک را راهی و نه بیان را اتّساعی و نه اشاره را مجال و جوازی. ذره خاک را با جهان پاک چه کار و عقل محدود را با عالم نامحدود چه انتساب عجزت العقول عن ادراک و حارت النفوس فی بیانه لا تدرک الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر لهذا در این مقام هر ذکر و بیانی قاصر ساقط و هر تعمّتی باطل ولی آن جوهر الجواهر و حقیقه الحقائق و سرّ الاسرار را تجلیات و اشراقات و ظهور و جلوه در عالم وجود است... راهی بغیب منیع نداریم این است که گفته شده کلّها میزتموه باوہامکم فی ادقّ معانیکم فهو مخلوق مثلکم مردود الیکم این واضح است که اگر بخواهیم حقیقت الوهیت را تصور نمائیم آن تصور محاط است و ما محیط و البتّه محیط اعظم از محاط.

و از آن حضرت در رساله شرح حدیث کنت کنزاً قوله العزیز: "ابواب معرفت کنه حق مسدود است بر کل وجود و طلب و آمال در این مقام مردود هرگز عنکبوت اوهام بر اغصان عرفان حقیقت عزیز علام نند و پشه خاک پیرامون عقاب افلاک نگردد حقیقت نیستی چگونه هویت هستی را ادراک کند و فناء صرف چگونه بر جوهر بقاء واقف گردد زیرا که لطائف حقائق جوهریات موجودات و بدایع جواهر مجردات ممکنات بکله امر او و آیتی از آیات او خلق شده و بیک تجلی از اشراقات شمس مشیت او موجود شده و اگر متعارفین سماء عرفان و متصاعدین ملکوت حکمت و ایقان بقاء ذات احدیه در هوای بینتهای معرفت کنه آن جوهر الجواهر پرواز نمایند البته شبری طی نمایند و بحقیقت او پی نبرند. جمله ادراکات بر خرهای لنگ حق سوار باد پران چون خدنگ اینست که سیدالاولین و الاخرین در این مقام اظهار عجز و فقر را کمال علم و غایة القصوای حکمت دانستند و این جهل را جوهر علم شمرده اند چنانکه میفرماید ما عرفناک حق معرفتک و همچنین میفرماید رب زدنی فیک تحیرا و در این مقام جز حیرانی صرف و سرگردانی بحت تحقق نیابد زیرا ادراک شیئی هر شیئی را منوط بدو چیز است اول احاطه است یعنی تا شیئی بر شیئی احاطه ننماید ابدأ ادراک کنه او نتواند و این معلوم است که هیچ نفسی بر ذات حق احاطه نموده تا بکنش پی برد و یا از ریاض عرفان حقیقت ذاتش راحه استشمام نماید و علم و ادراک بی احاطه تحقق نیابد و ثانی مشابَهت و مماثلت است یعنی تا شیئی مشابَهت بشیئی نداشته باشد بهیچوجه تصور حقیقت آن نتواند چه که فاقد مراتب و عوالم آن است." * حاشیة در کتاب اربعین شیخ بهائی است قوله: المراد بمعرفة الله تعالى الاطلاع على نعوته و صفاته الجلالية و الجمالية بقدر الطاقة البشرية و اما الاطلاع على حقيقة الذات المقدسة فما لا مطمع فيه للملائكة المقربين و الانبياء و المرسلین فضلا عن غیرهم و کفی فی ذلك قول سید البشر ما عرفناک حق معرفتک و فی الحدیث ان الله احتجب عن العقول كما احتجب عن الابصار و ان الملائكة الاعلی يطلبونه كما يطلبونه انتم... و کلاهما تصوّره العالم الراسخ فهو عن حرم الکبریاء بفراخ و اقصى ما وصل الیه الفکر العمیق فهو غایة مطلبه من التدقیق و ما احسن ما قال .

آنچه پیش تو غیر از آن ره نیست غایت فهم تو است الله نیست بل الصفات التي تثبتها له سبحانه انما هي حسب اوهامنا و قدر افهامنا... فی کلام الامام ابی جعفر محمد ابن علی الباقر علیه السلام اشاره الی هذا المعنی حیث قال: کلاهما میزتموه باوہامکم فی ادق معانیه مخلوق مثلکم مردود الیکم و لعل النمل الصغار تتوهم ان لله زبانیتین فان ذلك کلاهما و تتوهم ان عدمها نقصان لمن لا يتصف بها و هكذا حال العقلاء فيما یصفون الله تعالى به.

و در کشکول شیخ مذکور است . قوله: كما ان التصديق بوجوده تعالى يقال من اجل البديهيات كما قال في الله شك فاطر السموات و الارض كذلك تصوّر كنه الحقيقة او ما يقرب بالكنه من محل المحالات لا يحيطون به علما كيف و سيد البشر صلوات الله عليه و آله يقول ما عرفناك حقّ معرفتك .

و قال عليه السلام ان الله احتجب عن العقول كما احتجب عن الابصار و ان الملائكة يطلبونه كما يطلبونه انتم و ما احسن قول من قال.

تاه الانام بفكرهم فلذاك صاح القوم عربد تالله لا موسى الكليم و لا المسيح و لا محمد كلا و لا جبريل و هو الى القدس يصعد علموا و لا النفس البسيط و لا العقل المجرد من كنه ذاتك غير انك اوحى الذات سرمد فليخباء الحكماء عن حرم له الافلاك سجد من انت يا رسظو و من افلاط قبلك يا مبلد و من ابن سينا حين هذب ما تاتيت به و شيد ما انتم الا الفراش راي السراج و قد توقد فدنا فاحرق نفسه ولو اهتدى رشد الا بعد

و الحاصل ان كلّما يتصوّر العالم الرايخ فهو من كنه الحقيقة بفرايخ و كلّما وصل اليه النظرا لعبيق فهو غاية مبلغه من التدقيق و سراقذ الذات عن ذلك بمراحل و اميال لا يستطيع سلوكها بريد الوهم و الخيال و لله در من قال فيك يا اغلوطه الفكر تاه عقلي و انقضى عمري سافرت فيك فما ريحت الله اذى السفر رجعت حسرى و ما وقعت لاعلى عين و لا اثر...

و قول الحكما جلّ جناب الحقّ عن ان يكون شريعته لكلّ وارد و ان يطلع عليه الا واحد بعد واحد لا يريدون به الاطلاع التام و لا ما يزدحم التمام.

و در كتاب مجمع البحرين است في الحديث. اعرفوا الله بالله و معناه ان الله خلق الاشخاص و الانوار و الارواح و هو جلّ شأنه لا يشبهه شئى من ذلك فاذا نفى عنه الشبهين شبه الابدان و شبه الارواح فقد عرف الله بالله و قيل يعنى اعرفوا الله بالعنوان الذى القى في قلوبكم بطريق الضرورة من غير اكتساب و اختيار منكم و فيه من عرف الله الخ هو من عرفت الشئى من باب ضرب ادركته و المعرفة قد يراد بها العلم بالجزئيات المدركة بالحواس الخمسة كما يقال عرفت الشئى اعرفه بالكسر عرفانا اذا علمته باحدى الحواس الخمسة و قديرا بها ادراك الجزئى و البسيط المجرد عن الادراك المذكور كما يقال عرفت الله و لا يقال علمته و قد يطلق على الادراك المسبوق بالعدم او على الادراك الاخير من الادركين اذا تخلل بينهما عدم كما لو عرف الشئى ثم ذهل عنه ثم ادراك ثانيا و على الحكم بالشئى ايجابا او سلبا و المراد من معرفه الله كما قيل الاطلاع على نعوته و صفاته الجلالية و الجمالية بقدر الطافه البشرية و اما الاطلاع على

الذات المقدسه فما مطمع لاحد فيه ... و فيه المعرفة من صنع الله ليس للعباد فيها صنع و استدل به و بنظائره بعض المتأخرين من اصحابنا على ضرورة المعرفة و هو خلاف المتفق عليه من كسبيتها حديث تفكروا في آلاء الله و لا تفكروا في الله .

از آثار مرويه در كتاب اماميه معروف است و خبر مذکور ماثور از امام محمد باقر كلما ميزتموه باوهامكم را حاجی سيد كاظم رشتی در كتاب شرح القصيده و در شرح خطبه طتنجيه و غيرهما تكرار ذكر و بيان كرد و نیز خبر مذکور ماثور از امام جعفر صادق ان الذره لتزعم ان لله زبائنتين (ای قرنین) الخ را شيخ احسائی نیز در كتاب شرح فوائد بیان نمود.

در شرح الزياره شيخ احسائی است قوله و مثل قول امير المؤمنين قول ابنه الحسن في ملحقات دعاء العرفه في المناجات ايكون لغيرك من الظهور ما ليس لك حتى يكون هو المظهر لك متى غبت حتى تحتاج الى دليل يدل عليك و متى بعدت حتى تكون الاشارة هي التي تدل عليك فهو المعلوم و المجهول الخ المعلوم بصفته المجهول بكنهه الموجود بآياته المفقود بذاته ... فظهر فلا شيئ اظهر منه و انما ظهر كشيئ باثر ظهوره ... و بطن فلا شيئ ابطن منه لانه لا شيئ اظهر منه و انما خفي لشدة ظهوره و استتر لعظم نوره ... فالواجب سبحانه يعرف بانه لا كيف له و لا شبه له و لا مثل له و انه لا يدرك كنهه و لا تعلم صفته و لا يحاط به علما و ان كل مدرك فهو غيره ليعرف بانه لا سبيل الى اكتناهه و لا ادراك صفته فهو يعرف بالجهل به ... فذلك ما تعرف الا به ... فاننا لا نعرف الا مثلنا ... فهو الواجب الحقّ و المجهول المطلق ... و هذا القسم يعبر عنه بالذات البحت ... مجهول النعت ... و عين الكافور ... و شمس الازل ... و منقطع الاشارات ... و المجهول المطلق و الواجب الحقّ و اللّا تعين ... و الكنز الخفي و المنقطع الوجداني و ذات ساذج و ذات بلا اعتبار و ما اشبه ذلك .